

# اتحاد زنان آزادیخواه



## جنبش زنان در راستای مبارزه طبقاتی

سرمایه داری جهانی که استثمار نیروی کار و غارت ثروت های خلق های جهان جزء ذاتی آن می باشد، امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش غوطه ور است، شرایط بس دشواری را برای محروم ترین توده های جهان بوجود آورده است. در جایی که این سرمایه داری نیاز به جنگ داشته، با وجود مخالفت های بسیاری از مردم، با سلطه شوم نظامی خود میلیون ها انسان را قتل عام کرده و موج عظیمی از آوارگان را در مسیر خود بدون کوچکترین سر پناهی رها کرده و در جایی دیگر با حمایت از رژیم های دست نشانده، سیاست های استثمار گرانه ای را پیش برده و همچنین با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده ای وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در این میان زنان زحمتکش در هر گوشه ای از این جهان طعمه سیاست های سود جویانه و جنگ طلبانه سرمایه دارانی هستند که تنها به کسب ارقام نجومی سود های کلان می اندیشند و برایشان انسان و انسانیت معانی بی مفهومی می باشند. وجود سیاست های غارتگرانه نظام های سرمایه داری در اقصی نقاط جهان علاوه بر اینکه زنان را در کنار سایر بخش های اجتماعی مورد ستم و فشارهای اقتصادی قرار میدهد، همزمان به آنها درست به خاطر زن بودنشان فشارهای بسیار شدید فرهنگی، اجتماعی تحمیل می نماید. می توان دید که زنان زحمتکش در جوامع سرمایه داری بطور مشخص همراه با مردان زحمتکش مورد ستم و استثمار قرار میگیرند ولی آنها در عین حال به علت تسلط فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه که خود با بوجود آمدن نظام طبقاتی، پدید آمده است در محیط خانه و اجتماع هم با ستمی دیگر روبرو هستند. وجود این ستم ویژه، مبارزه برای دستیابی به حقوق مساوی زن و مرد را به یکی از ستون های مبارزات دمکراتیک در سطح جهان تبدیل کرده است و باعث برخورد به مسئله ستم بر زن از نقطه نظرات متفاوتی شده است.

از نقطه نظر مارکسیستی که درست ترین نظر در مورد مساله زنان هم در آن مطرح گردیده، ستم بر زن با بوجود آمدن جامعه طبقاتی بوجود آمده است. به همین دلیل هم از نظر مارکسیسم، تنها راه غلبه بر این ستم و از بین بردن آن، دگرگونی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه طبقاتی است. انجام این وظیفه که با ایجاد یک جامعه سوسیالیستی ممکن است نه فقط تحقق تساوی زن و مرد را امکان پذیر می سازد، بلکه زمینه را برای ریشه کن کردن تمامی ایده های زن ستیزانه و مردسالارانه هم آماده می کند. نقطه نظر دیگری نیز در جنبش زنان وجود دارد که فمینیسم نامیده می شود. فمینیسم به جهان فقط از زاویه زن و منافع خاص او می نگرد و بر خلاف مارکسیسم نه جامعه طبقاتی بلکه مردها را عامل ستم بر زن به

حساب می آورد. بر این اساس در نظرگاه فمینیستی برای رهایی زنان مبارزه طبقاتی کار به جایی نمی برد، چرا که به تصور آنها این "مردان" به طور عموم هستند که در مقابل "زنان" به طور عموم قرار دارند.

همان طور که دیده شد، با اندکی تعمق روی کلیت نظرگاه های فمینیستی می توان مغایرت آنها را با ایده های مارکسیستی متوجه شد. اما در این میان کسانی هستند که خود را سوسیال - فمینیست معرفی میکنند و مدعی اند که آنها در واقع مارکسیست هستند ولی چون بینش مارکسیستی را برای رهایی زنان کافی نمی دانند لذا پسوند فمینیسم را هم به نام خود اضافه کرده اند. دوستان سوسیال - فمینیست البته کلا فراموش میکنند که اساسا جنبش زنان جنبشی است که از بطن مبارزات زنان کارگر و کمونیست بیرون آمده است، که مارکسیسم علم آزادی بشریت میباشد که زنان نیمی از آن را تشکیل میدهند و اساسا مارکسیستها نیازی به عاریه گرفتن نظرات بورژوازی (که بواقع کنه نظرات فمینیستی از آن تشکیل یافته) برای رهایی زنان ندارند. لازم است این مسئله مورد توجه قرار گیرد که باور به ضرورت وجودی جنبش زنان و باور به مبارزه برای تحقق تساوی زن و مرد ریشه در ایدئولوژی مارکسیستی دارد و به همین خاطر بورژوازی به خاطر منحرف کردن جنبش پر قدرت زنان همواره تلاش کرده است که ایده های پوسیده خود را تحت نام فمینیسم به این جنبش حقه کند. متأسفانه امروز نظر گاه های جنبش چپ انقلابی زنان که همواره در جهت ترویج دیدگاه های کمونیستی در این جنبش کوشیده است، به ناحق از سوی دوستان فمینیست به عدم باور به حقانیت وجودی جنبش زنان و یا بی اعتنا به آن قلمداد می شود. اما واقعیت این است که از نقطه نظر مارکسیسم به نظرگاه سوسیال فمینیسم ایرادات اساسی وارد است.

سوسیال فمینیستها، مرد سالاری را زاینده نظام طبقاتی ندیده بلکه این دو را مستقل از هم تلقی می نمایند. در واقع سوسیال فمینیستها، "مردسالاری" را سیستمی که گویا دارای ذات مستقلی است تصور می کنند. به همین دلیل در شرایط کنونی آنها ستم بر زن را، هم ناشی از وجود سرمایه داری و هم وجود مرد سالاری تلقی نموده و مطرح می کنند که این دو سیستم زن را مورد ستم قرار میدهد. این تفکر که قادر نیست منشأ مردسالاری را به طور علمی توضیح دهد اگر چه بخشا به وجود نظام های طبقاتی باور دارد اما امر رهایی زنان را فرا طبقاتی مبیند. بدین معنا که ادعا میکنند که امر رهایی زنان صرفا با نابودی طبقات حاصل نخواهد شد! و معتقد است که در نهایت زنان در مبارزه علیه قدرت مداری مردان است که به رهایی کامل خواهند رسید! قدرتی که گویا پیش از بوجود آمدن طبقات وجود داشته است! البته آنها هیچوقت قادر نبوده اند توضیح دهند که منشأ قدرتی که برای مردان قائل هستند کجاست و کدام سرچشمه را باید خشکاند تا آن "قدرت مداری" از بین برود! در حالیکه مارکسیسم برای هر موضوعی که به میان کشیده دلایل علمی ارائه داده است. مارکسیسم، نخست علل تاریخی ستم بر زن را مورد بررسی قرار میدهد و به این وسیله منشأ ستم موجود بر زن را روشن می کند تا بتوان با برخورد ریشه ای به این ستم، به چگونگی رهایی زنان دست یافت. مارکسیسم وجود **فرهنگ مرد سالاری** را محصول جوامع طبقاتی مبیند که تنها به جامعه سرمایه داری هم محدود نمیشود و توضیح می دهد که چگونه با وجود آمدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات، مردها امکان کسب موقعیت برتر نسبت به زنان را یافته اند و چگونه در طی قرن ها فرهنگ مردسالاری به فرهنگ مسلط در جوامع طبقاتی تبدیل شده است.

کتاب "منشأ خانواده" انگلس به ما می آموزد که ستم بر زن از ابتدا در بدو جوامع اولیه وجود نداشته و تقسیم کار طبیعی ای که در آن زمان وجود داشت باعث اعمال ستم از جانب زن بر مرد و یا مرد بر زن نمی شد. در واقع جوامع اولیه فاقد زمینه های لازم برای تسلط انسانها بر یکدیگر بودند. انسانهای اولیه چه زن و چه مرد برای گذران زندگی و تامین ابتدائی ترین نیازهای خود و دیگران در حد توان فعالیت می کردند و از نتیجه کار خود بطور مشترک بهره می بردند. کمونیستها به نقش تعیین کننده تولید مادی در زندگی انسانها در تمامی ابعادش اعتقاد دارند. انسان باید زندگی کند و از این رو باید خوراک، پوشاک و سرپناه داشته باشد. بر این اساس در مرحله ای از تکامل زندگی بشر، زمانی که انسانها به کمک ابزار ساخته شده توسط خود، تولید را به مقدار زیادی و بیش از نیاز افزایش داده و مسأله به دست گرفتن این مازاد تولید در مقابل آنها قرار گرفت، زمینه برای بوجود آمدن جامعه طبقاتی و ستم بر زن بوجود آمد. درست با قرار گرفتن این مازاد تولید و یا ثروت اضافی در دست مردان که ابزار عمده تولید را در دست داشتند و بوجود آمدن مالکیت خصوصی است که "قدرت مداری" مردان امکان پذیر شد. مطالعه زندگی جوامع بشری در طول اعصار نشان می دهد که شکل زندگی تمامی افراد هر جامعه ای به وسیله شیوه تولید آن تعیین می شود. تولید وسائل معیشت و به طور کلی نیازهای انسانی، نیروهای مولده، شکل روابط اجتماعی را تعیین می کنند. سطح تکامل نیروهای مولده، سطح تکامل تقسیم کار است. در هر حال هر مرحله از تقسیم کار شکل متناسبی از مالکیت (بیان حقوقی روابط تولید) را تعیین می کند، تکثیر نوع خود، یعنی انسان، رابطه مرد با زن، پدر و مادر و کودکان و در نهایت خانواده یک رابطه اجتماعی محسوب می شود. این رابطه از یکسو یک رابطه طبیعی و از یکسو یک رابطه اجتماعی است که دلالت بر همکاری افراد با یکدیگر دارد و نوع همکاری و نوع روابط همواره با **شیوه معینی از تولید** توأم است.

در برخی از نوشته های کسانی که خود را سوسیال - فمینیسم می نامند گاهی شاهدیم که اینان برای توضیح مردسالاری، انسانها را با حیات وحش مقایسه کرده و مردان را همچون حیوانات وحشی مجسم می کنند که برای بقای خویش از روی غریزه دست به خشونت و اعمال قدرت می زنند تا اراده و قدرت خود را بر زنان که در آن نگاه گویا الزاماً موجوداتی ضعیف و ناتوان هستند، تحمیل کنند! اما پرسیدنی است که آیا این درست است که غریزه (یعنی آن طور که عنوان می شود غریزه اعمال قدرت در مردها!!) را عامل ستم بر زن بدانیم؟ انسان ها- چه زن و چه مرد- موجوداتی نیستند که اعمال و رفتارشان در جامعه با غرایزشان تعیین شود. از طرف دیگر اگر فرهنگ مردسالاری را ذاتی وجود مردها بدانیم آنگاه دیگر اساساً نمی توان امیدی به رهایی زنان از بند مردسالاری داشت، مگر آنکه کمر به از بین بردن جنس مرد از جامعه بست!! نظرگاه های غیرعلمی فمینیستی میتوانند به سادگی به چنین نتیجه گیری های گمراه کننده ای بیانجامند. اما به طور جدی باید سوال کرد که قدرت انسانها بر چه اساسی شکل گرفته است؟ انگیزه و نیازی که در پشت استفاده از قدرت وجود دارند کدامند؟

انسان توسط کار است که شکل زندگیش تغییر کرده و از شکل حیوانی بیرون آمده است. به همین دلیل همانطور که گفته شده به یک معنا کار انسان را آفرید. تقسیم کار اولیه که بطور طبیعی بین زنان و مردان وجود داشت هیچگونه انگیزه ای برای برتری و یا نیاز به اعمال قدرت بین آنان بوجود نمی آورد. آن تقسیم کاری که منجر به تفوق یک انسان بر انسان دیگر شد در اثر اضافه تولید که بدنال خود حق مالکیت بر اضافه تولید و ضرورت اعمال قدرت گروهی بر گروه دیگر برای حفظ منافع خود را ایجاد نمود، بوجود آمد. در پشت هر رفتار و حرکت انسانها یک انگیزه و منافع مادی وجود دارد و نمی توان رفتار مردسالارانه را با نابرابری فیزیکی و طبیعی توضیح داد. مثلاً اگر قدرت فیزیکی مردان را دلیل برتری آنها در جامعه کنونی بدانیم این سوال پیش می آید که چگونه است مردان طبقات پائین در مقابل زنان طبقات فرا دست از قدرتی برخوردار نیستند گرچه اینها مرد و آنها زن هستند؟

واقعیت این است که آن نیروی عظیم مادی که اعمال زور و خشونت را ممکن می سازد نه نیروی بازوی مردان قوی بلکه **قدرت اقتصادی** ناشی از به انحصار درآوردن ابزار تولید است. در این بین نه تنها مردان بلکه زنان طبقه سرمایه دار نیز از این ابزار برای ادامه سیاستها، تحکیم آن و ادامه اعمال قدرت و خشونت استفاده می کنند. به همین دلیل باید گفت که قدرت اجتماعی مردان و زنان استثمارگر ناشی از مالکیت آنها بر ابزار تولید است.

سوسیال - فمینیست ها برای اثبات نظریه خود مبنی بر گویا "فرا طبقاتی" بودن فرهنگ مرد سالاری، نفوذ این فرهنگ در بین افراد جامعه را بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی افراد توضیح میدهند و اساساً توجه نمیکنند که ستم بر زن امروز بخشی از مناسبات اجتماعی سرمایه داری است و این امر خود ذاتی سیستمهای طبقاتیست. به همین خاطر است که امروز کسانی که از وجود ستم بر زن در جامعه نفع مادی می برند، آگاهانه در رواج فرهنگ زن ستیز و مردسالارانه در بین تمام اقشار، کار تبلیغی گسترده ای انجام می دهند. طبقات حاکم، رفتار مردسالارانه را آگاهانه و صرفاً برای در قید نگهداشتن طبقات تحت ستم است که تبلیغ کرده و از آن بنفع خود سود می برند. همانطور که سنت و مذهب به عنوان ابزارهایی برای عقب نگه داشتن مردم استفاده می شود و همان کارکرد را دارد. درست به همین دلیل است که ایده های مردسالاری همچون ایده های عقب مانده دیگر نظیر مذهب نه فقط در میان مردان طبقه استثمارگر که همه چیز را در اختیار خود دارند موجود است، بلکه آن ایده ها در بین مردان طبقه کارگر که مالک هیچ چیز نیستند نیز دیده می شوند.

نادرست است که از ریشه دواندن مردسالاری در تار و پود جامعه صحبت کرد ، ولی علت را توضیح نداد. ضعف بزرگ فمینیستها این است که اساساً مردسالاری را یک سیستم مستقل و بی ارتباط با نظام های طبقاتی میبینند و روابط و تأثیرات متقابل پدیده های اقتصادی و اجتماعی را درک نمیکنند. آنها عملکرد و عوامل دخیل در خلق مسائل اخلاقی و روابط اجتماعی را بدرستی نمی شناسند. واقعیت این است که دلیل یا دلایل بوجود آمدن پدیده های اجتماعی همچون فرهنگ مردسالاری (نه بعنوان علت بلکه بعنوان معلول) بایستی در درون خود مناسبات اجتماعی مورد بررسی قرار بگیرد. (اینکه معلول در یک پروسه ای خود بعنوان علت عمل می کند (تأثیر متقابل پدیده ها بروی هم!) باعث سردر گمی نظرگاه فمینیستی شده است.

اگر در جامعه به کارکرد و تأثیرات مردسالاری توجه کنیم، اگر به اهمیت و نیاز جوامع طبقاتی به فرهنگ مردسالاری توجه کنیم خواهیم دید که با از بین رفتن زمینه های این پدیده یعنی جوامع طبقاتی، نیاز به آن هم از بین خواهد رفت. روی نیاز تأکید کردیم تا هر چه بیشتر به این موضوع توجه شود که به دلیل پیچیدگی ای که فرهنگ ها (مجموعه پیچیده ای از آداب و رسوم، مذهب، اندیشه و باورها و رفتارهای اجتماعی و شیوه زندگی انسانها که در طول تاریخ وابسته به نوع تولید شکل گرفته و تغییر و تحول یافته) دارند، فرهنگ مردسالاری بلافاصله پس از یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، به سادگی و بسرعت از بین نخواهد رفت، بلکه برای از بین رفتن کامل فرهنگ مردسالاری در آن شرایط، نیاز به یک پروسه طولانی وجود دارد. با نابودی مناسبات سرمایه داری در جامعه، **در دوره ای که شرایط مادی بازتولید فرهنگ مردسالاری از میان می رود، کوشش در از بین بردن آن فرهنگ، صد البته بایستی با آموزش و تبلیغات وسیعی همراه باشد** که در این صورت مانعی برای نابودی هر چه سریع تر آن وجود نخواهد داشت. لازم است روی این موضوع هم تأکید شود که در عین حال نباید پروسه تغییر و تحولاتی که جامعه در مرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم یعنی برای رسیدن به جامعه بی طبقه طی میکند را از یاد برد. در این پروسه است که انسانهای سوسیالیست ساخته میشوند و با اخلاق و فرهنگ نوین خود جاده را برای یک زندگی واقعاً انسانی در جامعه هموار می سازند. مثلاً در ارتباط با موضوع فوق انگلس در باره موضوع عشق و ازدواج میگوید:

"آنچه که در حال حاضر در مورد انتظام مناسبات جنسی - بعد از نابودی قریب الوقوع تولید سرمایه داری میتوانیم حدس بزیم عمیقاً یک خصوصیت منفی دارد، و بیشتر محدود به آن چیزهایی است که از بین خواهد رفت. اما چه چیزی به آن اضافه خواهد شد؟ پاسخ این سوال، بعد از آنکه یک نسل نوین پرورش یافت، معین خواهد شد: نسلی از مردانی که هیچگاه در سراسر زندگیشان فرصت خریدن تسلیم زن را، با پول یا با هر وسیله اجتماعی دیگر نداشته اند، و یک نسل از زنانی که هیچگاه مجبور نبوده اند خود را به هیچ مردی، بخاطر هیچ ملاحظه ای بجز عشق واقعی، تسلیم کنند، یا از تسلیم خود به معشوقه های خویش بخاطر ترس از عواقب اقتصادی آن خودداری نمایند. هنگامیکه چنین مردمانی پیدا شدند، آنچه را که ما می گوئیم آنها باید انجام دهند به پیشیزی نخواهند گرفت، آنها کردار خود، و افکار عمومی خود در مورد رفتار هر فرد را بر قرار خواهند ساخت."

موضوع فوق با برخورد فمینیست ها به آینده جنبش انقلابی زنان کاملاً ارتباط دارد. مثلاً این روزها در مقابل نظرگاه های کمونیستی در ارتباط با جنبش زنان، ما با سوالاتی از جانب سوسیال فمینیستها روبرو میشویم که خودشان هم بدرستی قادر به پاسخ دادن به آن با یک تحلیل علمی نیستند. یکی از سوالاتی که این دوستان در مقابل ما (نظرگاه مارکسیستی) طرح میکنند این است که: آیا مردسالاری با نابودی نظام بورژوازی و طبقاتی، ریشه کن می شود؟

هرچند در بالا به این موضوع اشاره شد، باز هم می توان توضیح داد که رفتار مردسالارانه مانند سایر پدیده های اجتماعی همچون مناسبات قضائی، سیاسی فقط و فقط از مناسبات مادی و معیشتی سرچشمه می گیرد. سازمان اقتصادی جامعه یعنی آن بنیان واقعی که رونمای سیاسی و قضائی بر آن قرار گرفته، شکل های معین شعور اجتماعی را نیز شکل می دهد. بدین طریق پروسه های اجتماعی، سیاسی، معلول طرز تولید است و شعور بشری خود ناشی از این زیربناست. لنین به درستی در این مورد می گوید که در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را باید جستجو کرد. سیر افکار وابسته است به سیر اشیاء. (نقل به معنی از "سه منبع و سه جزء مارکسیسم) مرد سالاری نیز در واقع بیانگر مناسبات معینی بین افراد جامعه می باشد که ریشه این مناسبات را در شکل های مختلف تکامل تولید و مناسبات تولیدی آن باید جست. با درک این واقعیت ها به راحتی می شود دید که برخلاف نظرگاه های فمینیستی نه جنبش زنان که تحقق برابری کامل زن و مرد در جامعه را در چشم انداز خود دارد، فرا طبقاتی است و نه فرهنگ مردسالاری در جامعه.

ولی اگر نظر فمینیست ها را بپذیریم و بگوئیم که ستم بر زنان یک ستم طبقاتی نیست و بگوئیم که مردان قدرت مدارعامل پافشاری بر ادامه سلطه و کنترل بر زنان هستند، بنابراین می توان استراتژی هایی که اینگونه تفکرات برای رهایی زنان دنبال می کنند را نیز چنین عنوان کرد: اتحاد زنان علیه مردان، همه مردان از هر طبقه اجتماعی که باشند، این نتیجه منطقی آن تفکرات است که البته سوسیال فمینیست ها آشکارا آن را عنوان نمی کنند! در هر حال با رجوع به جامعه می بینیم که در واقعیت طبقات وجود دارند و مارکسیستها این واقعیت را هرگز فراموش نکرده و در حالی که برای رهایی تمام مردان و زنانی مبارزه می کنند که تحت استثمار زنان و مردان طبقه سرمایه دار قرار دارند، در عین حال مبارزه خاص زنان برای دستیابی به برابری حقوق کامل با مردان و تحقق آزادی کامل زنان را نیز به پیش می برند.

با در نظر گرفتن بحث های مطرح شده در فوق ، جنبش زنان تنها در مسیر مبارزه طبقاتی و مبارزه جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع هرگونه نفوذ امپریالیسم از ایران است که می تواند راه درستی را برای رسیدن به سوسیالیسم و تحقق خواستهای عادلانه خود در پیش گیرد.

اتحاد زنان آزادیخواه

۲۲ سپتامبر ۲۰۰۷